

فضای معنایی فعل «شدن» در زبان فارسی: نگرشی شناختی

ارسلان گل‌فام^{۱*}، سحر بهرامی‌خورشید^۲، آری ورهاگن^۳

۱. استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت‌مدرس، ایران

۲. دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت‌مدرس، ایران

۳. استاد مرکز زبان‌شناسی، دانشگاه لایدن، هلند

دریافت: ۹۰/۳/۳۱

پذیرش: ۹۰/۷/۲۶

چکیده

این مقاله به بررسی فضای معنایی فعل «شدن» در زبان فارسی می‌پردازد تا برخی ویژگی‌های بنیادین شناخت زبانی بشر، همچون تحلیل‌پذیری و ترکیب‌پذیری را تحلیل کند. یکی از پرسامدترین افعال در زبان فارسی فعل «شدن» است که با توجه به نقش‌های متفاوتی که در سطح جمله ایفاء می‌کند، شاید فعال‌ترین فعل در این زبان باشد. با چشم‌اندازی در زمانی «شدن» با چهار کاربرد مجزا (فعل اصلی، فعل ربطی، فعل کمکی تکلیفی و جزء فعلی افعال مرکب) نقش مهمی در نظام فعلی زبان فارسی ایفاء می‌کند، ساخت مجهول در زبان فارسی یک فعل مرکب در نظر گرفته می‌شود که در آن عنصر فعلی «شدن» با مقوله‌های زبانی متفاوتی همچون اسم، صفت، صفت مفعولی و گروه حرف اضافه‌ای ترکیب می‌شود.

بررسی فضای معنایی فعل «شدن» نشان می‌دهد که انواع مختلف ساخت‌هایی که دارای این «فعل» هستند شبکه‌ای معنایی را شکل می‌دهند که در آن جزء فعلی «شدن» معنامند است؛ چنین برداشتی برخلاف مطالعاتی است که پیش‌تر در حوزه ساخت مجهول زبان فارسی انجام شده و در آن‌ها ساخت مجهول عنصری صرفاً نحوی و فاقد معنا تلقی می‌شود. براساس فضای معنایی فعل «شدن»، ساخت مجهول در فارسی را ساختی تحلیل‌پذیر فرض می‌کنیم که در آن وقوع «شدن» به‌عنوان جزء فعلی

د ۲، ش ۴ (پیاپی)، زمستان ۱۳۹۰، صص ۱۴۵-۱۶۷
فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی

Email: golfamar@modares.ac.ir

* نویسنده مسئول مقاله:

آدرس مکاتبه: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، پل نصر، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، گروه زبان‌شناسی،

صندوق پستی: ۱۳۹-۱۴۱۵.

• این پژوهش با حمایت مالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری ایران در دانشگاه لایدن (Leiden) هلند به انجام رسیده است. به این وسیله از مسئولین محترم آن وزارتخانه تشکر و قدردانی می‌کنیم.



ساخت مجهول اتفاقی نیست، بلکه حاصل گسترش معنایی سایر کاربردهای آن در نظام زبان است. بنابراین ارتباط کاربردهای متفاوت «شدن» شواهد بیشتری برای این ادعای دستورشناختی ارائه می‌دهد که ساخت مجهول بخشی از شبکه گسترده‌تر ساخت‌های نحوی مرتبط است، نه ساختی اشتقاقی از ساخت معلوم.

واژگان کلیدی: ساخت مجهول، شدن، فضای معنایی، تحلیل‌پذیری.

۱. مقدمه

تقریباً همه آثار پیشین در مورد ساخت مجهول فارسی در یک فرضیهٔ اساسی به نام «ساخت مجهول» که غالباً برگرفته از چامسکی (۱۹۵۷) است، مشترکند: ساخت مجهول، ساختی مشتق شده از ساختی زیرساختی و انتزاعی، یعنی ساخت معلوم است. در انگاره‌های اولیه دستور گشتاری، آنجاکه برای هر ساخت گشتاری متصور هستند گشتار مجهول‌ساز مفعول زیرساختی را به جایگاه فاعل حرکت می‌دهد، فاعل تنزل‌یافته^۱ به کمک یک حرف اضافه رمزگذاری می‌شود و تغییراتی صوری روی ساختواژه فعل معلوم رخ می‌دهد. در انگاره‌های متأخرتر این دستور، گشتارهای متعدد به یک قاعدهٔ کلی همگانی، حرکت آلفا^۲، محدود شده‌اند که براساس آن و با در نظر گرفتن محدودیت‌های ذاتی زبان بشر، می‌توان هرچیزی را به هرجایی حرکت داد. انگیزه حرکت مفعول به جایگاه فاعل صافی حالت^۳ است که براساس آن هر گروه اسمی باید دارای حالت باشد. درواقع فرض بر این است که فعل مجهول قادر به اعطای حالت دستوری نیست.

اما، همان‌طور که لانگاکر تصریح می‌کند، دستورشناختی به گونه‌ای کاملاً متفاوت به بررسی و تحلیل ساخت مجهول می‌پردازد. او می‌گوید:

ساخت مجهول از ساختی معلوم مشتق نمی‌شود. همهٔ تکواژهای آن معنامندند و فعالانه در ساختار معنایی ساخت مجهول دخیلند. مفعول حرف اضافه by فقط مفعول این حرف اضافه است؛ تنزل مرتبه نیافته و در هیچ سطحی فاعل نبوده است (لانگاکر، ۱۹۸۲: ۵۷-۵۸).

با در نظر گرفتن الگوی نظری لانگاکر (۱۹۸۲) ابتدا، اجزای تشکیل‌دهنده ساخت مجهول در

1. demoted subject

2. move- α

3. case-filter

زبان فارسی به‌طور مجزا و به‌گونه‌ای کامل همراه با تمامی جزئیات مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت. این مقاله با چشم‌پوشی از سایر عناصر، تنها به بررسی جزء فعلی ساخت مجهول، «شدن»، در زبان فارسی می‌پردازد. درواقع این مقاله به دنبال پاسخ‌گویی به پرسش زیر است:

معنامندی جزء فعلی ساخت مجهول چگونه در قالب انگاره شناختی توجیه می‌شود؟

در این مقاله ساخت مجهول را ساختی مستقل قلمداد می‌کنیم که خود، زیرشاخه‌ای از نظام فعلی بسیار زایا در زبان فارسی، یعنی فعل مرکب^۱ است؛ از این‌رو ساخت مجهول حاصل کنار هم آمدن یک عنصر غیرفعلی و فعل «شدن» است که در طرح‌واره^۲ زیر نشان داده شده است^(۱):

1. [PASSIVE]/[NP+(PP)+X+\$od{n}] where X=N, A, PPRT and P_{no}

بنابراین، ساخت مجهول در زبان فارسی حاصل ترکیب کنش‌پذیر^۳ به‌عنوان برجسته‌ترین جزء ساخت، (فعل شدن)، یک مقوله زبانی به‌عنوان جزء غیرفعلی و گروه حرف اضافه‌ای است که کنشگر را رمزگذاری می‌کند. این گروه حرف اضافه‌ای یکی از اجزای اصلی ساخت مجهول است، اما لزوماً تبلور آوایی ندارد. به‌منظور پاسخ‌گویی به پرسش بالا فرض می‌کنیم که «شدن» مجهول‌ساز بخشی از شبکه معنایی این فعل در زبان فارسی است که خود بسط معنایی^۴ سایر کاربردهای آن در سطح زبان است.

در نگاهی کلی، این پژوهش، پژوهشی توصیفی-تحلیلی است. با نظر به اهداف موردنظر نگارندگان آن را توصیفی فرض می‌کنیم و با توجه به شیوه گردآوری داده‌ها آن را تحلیلی قلمداد می‌کنیم. چارچوب نظری موردنظر زبان‌شناسی شناختی و به‌طور خاص «دستور شناختی» است که در آن پس از معرفی اصول بنیادین رویکرد موردنظر، به بررسی و تحلیل داده‌هایی پرداخته‌ایم که از پیکره زبانی «همشهری» پایگاه داده دانشگاه تهران قابل دسترس در <http://ece.ut.ac.ir/dbrg/hamshahri/> گرفته شده‌اند.

این مقاله شامل پنج بخش است؛ در قسمت ۲ به‌طور خلاصه به ذکر برخی مبانی دستورشناختی می‌پردازیم که در تحلیل‌های بعدی به‌کار خواهد آمد. در بخش ۳ با اتخاذ چشم‌اندازی در زمانی وقوع «شدن» در جایگاه‌های مختلف را تحلیل خواهیم کرد. بخش ۴

1. complex predicate (CP)

2. schemata

3. patient

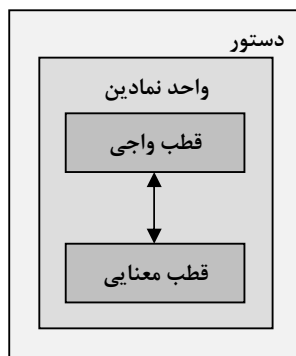
4. semantic extension



کاربردهای «شدن» را در قالب شبکه‌ای معنایی نمایش خواهد داد که بر اساس آن «شدن مجهول‌ساز» خود بسط معنایی سایر کاربردهای آن تلقی می‌شود. در قسمت ۵ نشان خواهیم داد که قطب معنایی هر واحد نمادین^۱ (ساخت مجهول در مقاله حاضر) چندوجهی است، یعنی علاوه بر معنای تک‌تک عناصر و معنای کل ساخت معنایی که در شکل‌دهی معنای متبادر شده دخیلند، میزان تأثیرگذاری معنای هریک از این اعضاء در کل ترکیب نیز از اهمیت به‌سزایی برخوردار است؛ به عبارتی دیگر ساخت مجهول در فارسی را ساختی تحلیل‌پذیر^۲ تلقی می‌کنیم. بخش پایانی نیز به نتیجه‌گیری و ذکر یافته‌های مقاله می‌پردازد.

۲. فrazبان تحلیلی در دستور شناختی

اصطلاح «زبان‌شناسی شناختی» عنوانی توصیفی است که برای اطلاق به حرکتی عظیم در زبان‌شناسی نوین به‌کار می‌رود. زبان‌شناسی شناختی در اواخر دهه هفتاد میلادی از همگرایی دو رشته، پای به عرصه وجود نهاد. این رویکرد از یک سوی علاقه بسیار به پدیده معنای نشان می‌داد که خاص معناشناسان زایشی بود، گرچه برخلاف معنی‌شناسی زایشی هرگز در قالب زبان‌شناسی زایشی قرار نگرفت و از سوی دیگر خود را وامدار روان‌شناسی زبان می‌دانست. شاخص‌ترین جلوه زبان‌شناسی شناختی «دستور شناختی» است که واضع آن رونالد لانگاکر (۱۹۷۶) است. انگاره دستور-شناختی، زبان را یک واحد نمادین در نظر می‌گیرد که دارای ارکان زیر است:



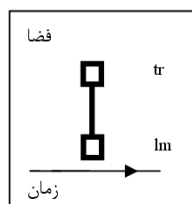
شکل ۱ دستورشناختی

1. SYM (bolic) unit
2. analyzable

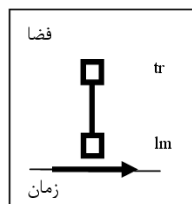
آنچه از شکل بالا برمی‌آید این است که دستورشناختی تنها سه واحد بنیادین (واجی، معنایی و نمادین) را در زبان مفروض می‌داند و مدعی است که یک زبان را می‌توان فقط با رجوع به سه عنصر بالا به‌طور کامل توصیف کرد؛ از این‌رو دستورشناختی را درحقیقت می‌توان نوعی نظریهٔ «کمینه‌گرا» در زبان قلمداد کرد. البته قائل‌شدن به ماهیت نمادین زبان را نمی‌توان نوآوری شناختیون قلمداد کرد. این ادعا همان مفهوم آشنای نشانهٔ سوسوری است؛ با این تفاوت که در اینجا دامنهٔ این مفهوم تنها واژه نیست، بلکه می‌تواند یک تکواژ، یک واژه منفرد، یک گروه و یا یک جمله باشد. بنابراین، ساخت مجهول در قالب این انگاره یک واحد نمادین است که دو قطب واجی و معنایی دارد.

با این وصف، مقولات^۱ اصلی زبان نیز در قالب انگاره دستورشناختی ماهیتی نمادین دارند. براساس یک طبقه‌بندی کلی محمول‌های زبانی^۲ یا اسم^۳ هستند یا رابطه^۴. محمول‌های اسمی بیانگر «چیزها»^۵ هستند که نقش قطب معنایی مقولهٔ اسم را ایفاء می‌کنند. زیرگروه دیگر در این طبقه‌بندی «روابط» هستند. به بیانی ساده‌تر می‌توان گفت که سایر مقولات زبانی (به غیر از اسم) رابطه‌اند. این مجموعه خود با توجه به اینکه آیا عامل زمان در آن‌ها نمایردازی^۶ می‌شود یا خیر به دو گروه روابط زماندار^۷ و روابط بی‌زمان^۸ تقسیم می‌شود. بر این اساس افعال که طبیعتاً دارای عامل زمان هستند و در طول زمان نمایردازی می‌شوند روابط زماندار یا فرایند^۹ نامیده می‌شوند. در سوی دیگر رابطه‌های بی‌زمان قرار می‌گیرند که شامل مقوله‌های صفت، قید، مصدر، حرف اضافه و صفت مفعولی هستند. بنابراین آنچه سبب تمایز مقوله فعل از سایر روابط می‌شود، عنصر زمان^{۱۰} است. این تمایز در شکل‌های زیر نشان داده شده است^(۲):

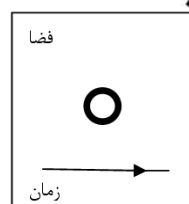
1. categories
2. linguistic predication
3. nominal
4. relation
5. things
6. profile
7. temporal relation
8. atemporal relation
9. process
10. time



شکل ۴ رابطه بی‌زمان



شکل ۳ رابطه زمان‌دار



شکل ۲ محمول اسمی

عنصر زمان در انگاره دستورشناختی با نماد پیکان نشان داده می‌شود.

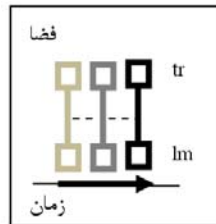
همان‌طور که در شکل‌های بالا مشهود است در یک رابطه زماندار مفهوم زمان ناپردازی می‌شود (پیکان به‌صورت پررنگ مشخص شده است): در حالی که در رابطه بی‌زمان چنین نیست. رابطه زمان‌دار (فرایند) که قطب معنایی مقوله فعل را شکل می‌دهد خود به دو زیرگروه ایستا^۱ (غیرکامل^۲) و پویا^۳ (کامل^۴) تقسیم می‌شود. این تمایز را در مثال‌های زیر می‌بینیم:

الف. مینا خیلی شکلات دوست دارد.

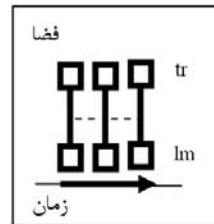
ب. مینا داره شکلات می‌خوره.

مثال الف یک فرایند ایستاست، در حالی که مثال ب پویاست. ایستا یعنی موقعیت مورد وصف در طول زمان ثابت است، حال آنکه در فرایند پویا شاهد تغییر وضعیت در طول زمان هستیم. در الف «دوست‌داشتن» فرایندی را به تصویر می‌کشد که در آن رابطه‌ای ثابت و بدون تغییر بین خاستگاه^۵ (مینا) و تحول‌پذیر^۶ (شکلات) برقرار است، اما، در مثال ب «خوردن» فرایندی را نشان می‌دهد که مستلزم تغییری ذاتی بین رابطه موجود بین خاستگاه و تحول‌پذیر است: فرایند «خوردن» شامل مراحل، آغازی، میانی و پایانی است و در هر مرحله، رابطه بین خاستگاه و تحول‌پذیر متفاوت است (این تغییر حالت در شکل زیر با تغییر رنگ شکل‌هایی که نشانگر رابطه هستند، مشخص شده است):

1. stative
2. imperfective
3. dynamic
4. perfective
5. trajector
6. landmark

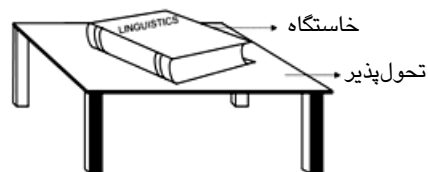


شکل ۶ فرایند پویا/کامل



شکل ۵ فرایند ایستا/غیرکامل

همان‌طور که در مثال‌های الف و ب و همچنین شکل‌های بیانگر رابطه می‌بینیم، در هر رابطه‌ای وجود دو عنصر خودنمایی می‌کند؛ خاستگاه و تحول‌پذیر. این دو، اصطلاحاتی نسبتاً رایج در ادبیات زبان‌شناسی شناختی هستند که در آثار متعدد لانگاکر (به‌ویژه ۱۹۸۷) به کار گرفته شده‌اند و پس از آن به‌طور گسترده‌ای در حوزه معنی‌شناسی شناختی توسط زبان‌شناسانی از جمله لیکاف و جانسون مورد استفاده قرار گرفتند. به اعتقاد لانگاکر، خاستگاه در یک رابطه، عنصر برجسته‌تر است و درواقع در یک رابطه، تجلی بیشتری دارد. از سوی دیگر تحول‌پذیر در یک رابطه، عنصری است که جایگاه و موقعیت خاستگاه نسبت به آن سنجیده می‌شود. کرافت (۲۰۰۳) به نقل از تالمی مجموعه‌ای از مشخصه‌ها را نام می‌برد و تصریح می‌کند که در حالت بی‌نشان، خاستگاه دارای مکانی ناشناخته‌تر، کوچک‌تر، متحرک‌تر و به لحاظ ساختاری ساده‌تر و برجسته‌تر دارد؛ در حالی که تحول‌پذیر دارای مکانی شناخته‌شده‌تر، بزرگ‌تر و ثابت‌تر دارد و از لحاظ ساختاری پیچیده‌تر و پس‌زمینه‌تر است. این رابطه را می‌توان در شکل زیر نشان داد:



شکل ۷ رابطه خاستگاه و تحول‌پذیر



پس از ارائه برخی اصول پایه‌ای دستورشناختی، در بخش‌های بعدی این مقاله به توصیف و تحلیل جزء فعلی ساخت مجهول فارسی در چارچوب این انگاره می‌پردازیم.

۳. چه تعداد «شدن» در زبان فارسی

برای بررسی عنصر فعلی مجهول‌ساز در زبان فارسی، انواع وقوع «شدن» در زبان فارسی را مورد بررسی قرار دادیم. گرچه هدف نهایی ما آن نوع از «شدن» است که در شکل‌دهی ساخت مجهول دخیل است، بررسی انواع دیگر این فعل به ما این اجازه را می‌دهد که این فعل را در بافت زبانی گسترده‌تری بررسی کنیم. به صورت قراردادی تمامی ساخت‌هایی که دارای فعل «شدن» هستند، «ساخت شدن»^۱ می‌نامیم. جدول زیر کاربردهای متفاوت «شدن» در فارسی را نشان می‌دهد که براساس نوع مقوله زبانی که با آن همراه شده، طبقه‌بندی شده است:

جدول ۱ وقوع «شدن» در زبان فارسی

پیش از «شدن»	پس از «شدن»	مثال
—	—	۱. بابک به خانه شد.
—	جمله	۲. آیا می‌شود بروم بیرون؟
اسم	—	۳. الف- کلینتون رئیس‌جمهور شد. ۳. ب- صبح که از خواب پا شدم، هنوز احساس خستگی می‌کردم. ۳. ج- او (توسط رئیس بخش) به همه معرفی شد.
صفت	—	۴. الف- هوا سرد شد. ۴. ب- تمام حضار بلند شدند. ۴. ج- درهای ورزشگاه یک ساعت پیش از شروع بازی (توسط مسئولان برگزاری مسابقه) باز شد.
حرف اضافه اسمی	—	۵. او به کشور وارد شد.
صفت مفعولی	—	۶. الف- بلافاصله نامه‌ای (توسط رئیس دفتر ایشان) نوشته شد که در آن..... ۶. ب- این ماشین خیلی فرسوده شده است.
عدد	—	۷. شیمی بیست شدم.

1. šod{n-construction

۳-۱. «شدن»: یک فعل اصلی

همان‌طور که در مثال ۱ دیده می‌شود، «شدن» در معنای یک فعل اصلی حرکتی^۱ به‌کار رفته است. این نوع کاربرد «شدن» در فارسی معیار امروز متوقف شده است؛ گرچه هنوز در برخی گویش‌های ایرانی، به‌ویژه در شرق ایران، با همین معنا به‌کار می‌رود. همچنین وجود «شدن» به معنای رفتن در اصطلاحاتی نظیر «آمد و شد» بازمانده این کاربرد «شدن» در دوره فارسی میانه است. در فارسی امروز «شدن» در چنین معنایی منحصر به زبان ادبی و فاخر است.

۸.

گفت نزدیک است والی را سرای آنجا شویم گفت والی از کجا در خانه خمار نیست
(برگرفته از مناظره مست و هوشیار پروین اعتصامی)

بنابراین، جملات ۱ و ۸ دارای یک فعل زماندار دارند. «شدن» فعلی کامل است و بیانگر کنترل ارادی عمل از سوی کنشگر است. این فعل یک گروه اسمی یا ضمیر (بابک/یم) دارد که نشان‌دهنده خاستگاه است و یک گروه حرف اضافه‌ای که بیانگر تحول‌پذیر. این کاربرد، کاربرد اصلی فعل «شدن» است. در این مقاله این نوع شدن را «شدن» می‌نامیم.

۳-۲. «شدن»: یک فعل کمکی

همچنین «شدن» می‌تواند با یک جمله کامل همراه شود (مثال ۲). در چنین شرایطی «شدن» نشانگر فعل کمکی تکلیفی^۲ است. این نوع افعال نگرش‌گوینده به عوامل اجتماعی اجبار، مسئولیت‌پذیری^۳، امکان و اجازه را نشان می‌دهد (سعید، ۲۰۰۲: ۱۳۶). «شدن» در نقش یک فعل کمکی امکان انجام عملی را نشان می‌دهد. از این‌رو بیشتر در جملات اجازه‌ای ظاهر می‌شود. این شدن را «شدن» می‌نامیم.

۳-۳. «شدن»: یک فعل ربطی

در بررسی «شدن»^۳ توصیف لانگاکر از ساخت‌های مخمول اسمی را اساس تحلیل خود قرار می‌دهیم. جمله زیر را در نظر بگیرید (لانگاکر: ۱۹۸۷: ۶۴-۷۱):

1. motion verb
2. deontic modal
3. responsibility



۹. نیما کتاب را خرید.

این جمله یک فعل زماندار و دو گروه اسمی دارد، یکی از این دو گروه اسمی (نیما) خاستگاه است و دیگری تحول‌پذیر (کتاب). براساس انگارهٔ دستورشناختی، چنین توصیفی را می‌توان بر جملهٔ ۳.الف نیز اعمال کرد، گرچه تفاوت‌های ساختاری بین این دو جمله کاملاً مشهود است. جملهٔ ۹ گذراست^۱ که در آن کتاب نقش مفعول مستقیم فعل خرید را ایفاء می‌کند. از سوی دیگر در جملهٔ ۳.الف نه رئیس‌جمهور مفعول مستقیم جمله است (نقش‌نمای «را» در جمله نیست)، نه فعل «شدن» فعلی گذراست. چنین جملاتی دارای یک فعل محتوایی نمونه نوع نخست^۲ نیستند؛ هستهٔ این دست جملات معمولاً به کمک یک فعل ربطی^۳ تبلور می‌یابد که همواره یک متمم فاعلی می‌گیرد. در جملهٔ مذکور فعل ربطی «شدن» با رئیس‌جمهور ترکیب شده است و یک محمول جمله‌واره‌ای ناگذرا^۴ شکل داده است. گروه اسمی که جزء ضروری این محمول جمله‌واره‌ای است اسم محمولی^۵ نامیده می‌شود (لانگاگر، ۱۹۹۱: ۶۴)؛ این چنین گروه‌های اسمی اصطلاحاً متمم فاعلی^۶ نامیده می‌شوند، زیرا فاعل را توصیف یا تعریف می‌کنند. در جملهٔ ۳.الف رئیس‌جمهور در نقش متمم «شدن» ظاهر شده است، همین گروه اسمی محمولی است، زیرا در محتوای معنایی جمله نقش ایفاء می‌کند. همراستا با سایر نظریه‌های دستوری، دستورشناختی نیز فعل واژگانی^۷ را «قلب» جمله می‌داند. این واقعیت سؤالاتی را در مورد نحوهٔ شکل‌گیری جملات ربطی برمی‌انگیزد. براساس برخی رویکردهای سنتی (باخ، ۱۹۶۷) و یا برخی رویکردهای صورتگرا (چامسکی، ۱۹۵۷)، فعل ربطی به‌منزله یک فعل کاملاً انتزاعی و به لحاظ معنایی تهی توصیف می‌شود که هیچ ساختار موضوعی مستقلاً ندارد. طبیعی است که چنین نگرشی کاملاً برخلاف اصول بنیادین دستورشناختی است. لانگاگر در تألیفات متعددی (۱۹۸۱، ۱۹۸۲a، ۱۹۸۲b، ۱۹۸۷b) تأکید می‌کند که «فعل ربطی» عنصری معنامند در زبان است که نقش اولیهٔ آن بازنمایی وجه^۸ و

1. transitive
2. prototype
3. copula/linking verb
4. intransitive clausal predicate
5. predicative nominal
6. subject complement
7. lexical verb
8. aspect

زمان^۱ است.

فعل «شدن» یک فرایند کامل طرح‌واره‌ای را به تصویر می‌کشد که در دستورشناختی ساخت معنایی منحصر به خود دارد و همچون یک فعل متعدی واژگانی محتوایی یک خاستگاه و یک تحول‌پذیر دارد. به نظر می‌رسد در چنین جملاتی این دو به وسیله گروه اسمی فاعل در نقش خاستگاه و یک گروه اسمی (جمله ۳.الف) یا گروه صفتی (جمله ۴.الف) در نقش تحول‌پذیر احراز می‌شوند. شاید جالب‌ترین قسمت تحلیل لانگاکر آن باشد که وی با متمم‌های اسمی نیز رفتاری کاملاً مشابه سایر متمم‌ها (صفتی یا حرف اضافه‌ای) دارد. او می‌گوید چنین تحلیلی زمانی امکان‌پذیر است که اسامی محمولی را نیز نوعی رابطه ایستا در نظر بگیریم (لانگاکر، ۱۹۸۷: ۶۶). بر همین اساس، یک گروه اسمی در ساختی خاص به صورت یک رابطه بی‌زمان انطباق می‌یابد که این همسو با گروه‌های صفتی یا حرف اضافه‌ای است. به عنوان شواهد بیشتر به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱۰ الف. پس از مرگ ژان پل دوم، بندیکت شانزدهم پاپ شد.

۱۰ ب. در آن سال‌ها شاهرخ بیانی کاپیتان تیم ملی شده بود.

۱۰ ج. صالحی با رأی متوسط وزیر خواهد شد.

خواننده می‌داند که در جملات ۱۰ خاستگاه فعل «شدن» آن گروه اسمی است که جایگاه فاعل را اشغال کرده است (بندیکت شانزدهم، شاهرخ بیانی و صالحی). همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، تحول‌پذیر در این جملات یک رابطه بی‌زمان است، اگرچه صورت اسمی دارد. به بیانی ساده‌تر تحول‌پذیر در مثال‌های بالا به ترتیب روابط بی‌زمان پاپ شدن، کاپیتان تیم ملی شدن و وزیر شدن است. باید توجه داشت که فاعل در چنین جملاتی نه تنها فاعل فعل ربطی است، بلکه فاعل هریک از عناصر تشکیل‌دهنده گروه فعلی (فاعل کل گروه فعلی) نیز هست. از چنین منظری تحلیل دستورشناختی از فعل ربطی مشابه تحلیل صورتگرایان است؛ بدین معنا که هر دو ماهیتی محمولی برای متمم قائلند و قائل به رابطه‌ای معنایی بین فاعل و متمم هستند.

نکته مشترک در ساخت‌های ۱۰ و همچنین ۳.الف این است که اسم محمولی در هریک از آن‌ها، نقش واحد و منحصر به فرد دارد، بدین معنا که تنها می‌تواند یک مرجع داشته باشد. انتظار شنونده این است که تنها یک رئیس‌جمهور، یک پاپ، یک کاپیتان تیم ملی و یک وزیر وجود

1. temporal



داشته باشد. با وجود این تفاوت‌ها بین اسم‌های متممی از یک سوی و فاعل و مفعول (مثال ۹) از سوی دیگر، همه این گروه‌های اسمی در ویژگی خودایستایی^۱ محتوایی نسبت به فعل مشترکند. جان کلام این است که همچون گروه‌های اسمی فاعلی و مفعولی در مثال ۹، گروه اسمی متممی نیز ماهیتی مستقل دارد؛ از این‌رو در دستورشناختی نقش آن‌ها به‌عنوان متمم توجیه می‌شود.

همچون صفت متممی (مثال‌های ۴، الف و ع‌ب) یک صفت توصیفی (مانند «سرد» در آب سرد) نیز یک رابطه بی‌زمان را نمایندازی می‌کند؛ اگرچه با توجه به مفاهیم خودایستایی و وابستگی با یکدیگر متفاوت‌اند. صفت توصیفی در آب سرد وابسته به اسم خودایستا است و بنابراین توصیفگر است. صفت محمولی نسبت به فعل ربطی خودایستا است و در نتیجه متمم است.

۳-۴. «شدن»: جزء فعلی افعال مرکب

همان‌طور که می‌بینید، در سایر مثال‌های جدول ۱ «شدن» با یک سازه غیرفعلی ترکیب شده و یک محمول پیچیده شکل داده که به رویدادی واحد اشاره دارد. این ترکیب پیچیده اصطلاحاً فعل مرکب نامیده می‌شود که بیش از یک جزء دارد. این سازکار یکی از بارزترین ویژگی‌های نظام فعلی زبان‌های هندوآریایی^۲، از جمله فارسی است. ساخت مرکبی که برای رمزگذاری مفهوم فعل به‌کار می‌رود، حاصل ترکیب یک جزء غیرفعلی و یک جزء فعلی است که به‌لحاظ معنایی رنگ‌باخته^۳ است. افعالی که در چنین ترکیباتی به‌کار می‌روند، معمولاً یک جفت محتوایی نیز در زبان دارند. همان‌طور که پیش از این ذکر شد، کاربرد «شدن» در معنای یک فعل اصلی محتوایی (رفتن) در فارسی معیار امروز متوقف شده است؛ بنابراین، در این قسمت ترجیح می‌دهیم برای بررسی و تحلیل این شق از «شدن» که از این پس آن را «شدن» می‌نامیم، ابتدا به بررسی ساختی بپردازیم که سازه فعلی به‌کار رفته در آن جفتی محتوایی (نظیر فعل «دادن») در فارسی امروز داشته باشد. به مثال‌های زیر توجه کنید:

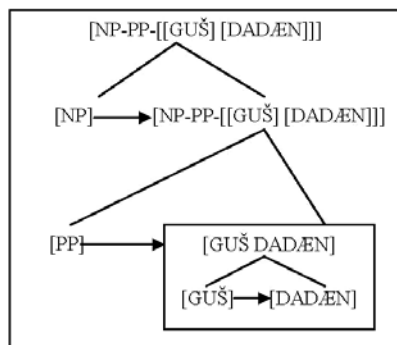
۱۱. من به او کتاب را دادم.

۱۲. من به او گوش دادم.

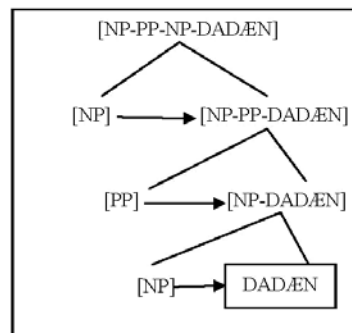
1. autonomy
2. Indo-Aryan
3. semantically bleached

به قیاس از تحلیل لانگاکر از افعال ربطی، در اینجا نیز فرض می‌کنیم که ساخت افعال مرکب نیز به همان شیوه‌ای تحلیل می‌شود که جفت محتوایی آن‌ها تبیین می‌شود؛ اگرچه از لحاظ ساختاری متفاوت‌اند. جمله‌های ۱۱ و ۱۲ از عناصر نحوی یکسانی تشکیل شده‌اند: (گروه اسمی+گروه حرف اضافه‌ای)+(گروه اسمی+ فعل). در مثال ۱۱ «دادن» یک فعل دومفعولی^۱ است. این فعل یک خاستگاه دارد که به وسیله فاعل (من) رمزگذاری شده است و دو تحول‌پذیر دارد که توسط گروه اسمی مفعول مستقیم (کتاب) و گروه حرف اضافه‌ای مفعول غیرمستقیم (به او) نمایردازی شده است. به این ترتیب فرض ما در مثال ۱۲ این است که فعل «دادن» یک خاستگاه دارد که به وسیله گروه اسمی فاعل (من) نمایردازی می‌شود و نیز دو تحول‌پذیر دارد که در قالب یک گروه اسمی (گوش) و یک گروه حرف اضافه‌ای (به او) تجلی یافته است.

در حالی که در مثال ۱۱ کتاب نقش مفعول مستقیم فعل دو مفعولی «دادن» را ایفا می‌کند، در مثال ۱۲ نه گوش مفعول مستقیم است (همان‌طور که می‌بینید نقش‌نمای «را» به دنبال آن ظاهر نشده است)، نه دادن یک فعل دومفعولی است. گوش دادن اصطلاحی ثابت و تثبیت‌شده در زبان فارسی است که ارزش معنایی آن حاصل کنار هم آمدن تکتک عناصر تشکیل‌دهنده آن نیست؛ به بیان دیگر معنای آن ترکیبی^۲ نیست. این مشاهدات در نمودارهای زیر به تصویر کشیده شده است.^(۳)



نمودار ۱



نمودار ۲

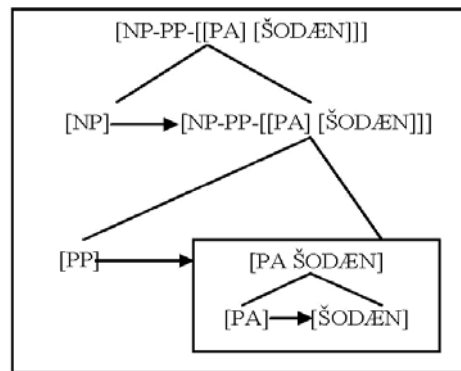
1. ditransitive
2. compositional



در نمودار ۱ و در اولین سطح ترکیب، «دادن» توسط گروه اسمی «کتاب» بسط می‌یابد و در نمودار ۲ «گوش» در نقش تحول‌پذیر در همان سطح ظاهر شده است. اگرچه عناصر نحوی یکسانی به روش ترکیبی مشابهی با هم ترکیب شده‌اند، گروه اسمی «گوش» هیچ رابطه موضوعی با فعل ندارد. این واقعیت در قطب واجی ساخت نیز تبلور می‌یابد؛ آنجا که شاهد جایگاه متفاوت تکیه اولیه بر روی فعل هستیم^(۱) یا شاهد عدم حضور نقش‌نمای «را» در جمله ۱۲ هستیم. به بیانی دیگر گروه اسمی بخشی از محمول است و در ساخت موضوعی کل ساخت دخیل است. آنچه در مثال ۱۲ رمزگذاری شده است، به معنای اصلی فعل «دادن» (انتقال گوش از من به او) باز نمی‌گردد. «دادن» در چنین جمله‌ای دارای محتوای نمونه نوع نخست نیست. فعل «دادن» در مثال ۱۲ با گوش ترکیب شده و محمول ناگذرای^۱ «گوش دادن» را رمزگذاری کرده است. گوش که جزء جدانشدنی کل محمول است، عنصر غیرفعلی نامیده می‌شود که مجموعه‌ای باز در زبان فارسی است. این جزء می‌تواند اسم، صفت، گروه حرف‌اضافه‌ای یا صفت مفعولی باشد.

با این مقدمه، زمان آن فرارسیده است که به مثال‌های جدول ۱ بازگردیم. با توجه به تحلیلی که از سازه فعلی فعل مرکب ارائه شد، فرض ما بر این است که «شدن» در مثال‌های ۳.ب، ۳.ج، ۴.ب، ۴.ج، ۵، ۶.الف و ۷ سازه‌ای فعلی است که نیازمند سازه‌ای غیرفعلی برای رمزگذاری یک فرایند است. همان‌طور که در بخش قبل گفتیم، «شدن» نشانگر یک فرایند است که خاستگاه آن مستلزم تغییر حالت^۲ است. به دنبال تحلیل ارائه‌شده از فعل «دادن» به عنوان جزء فعلی افعال مرکب، در این مثال‌ها نیز فرض بر این است که ترکیب «جزء غیرفعلی + شدن» مشابه «شدن» به عنوان یک فعل ربطی و در بیانی گسترده‌تر و با در نظر گرفتن نگاهی در زمانی مشابه «شدن» در نقش فعل اصلی است، اگرچه به لحاظ ساختاری متفاوت‌اند؛ بنابراین، «شدن» در چنین کاربردی یک خاستگاه دارد که در قالب گروه اسمی فاعل ظاهر می‌شود و یک تحول‌پذیر دارد که به وسیله عنصر غیرفعلی فعل مرکب نمود می‌یابد. نمودار زیر نمای ترکیبی مثال ۳.ب را نشان می‌دهد:

1. intransitive
2. change of state



نمودار ۳

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید در نمودار بالا، «شدن» به‌وسیله عنصر غیرفعلی پا در اولین سطح ترکیب بسط یافته است و ساختار ترکیبی [PA ŠODÆN] را شکل داده که فرایندی است. برخلاف آنچه در مورد متمم اسمی گفته شد، در اینجا عنصر غیرفعلی مفهومی وابسته است. جزء غیرفعلی توسط سایر عناصر زبانی (متغیر ایکس در حالت کلی) قابل جایگزینی است و همچنان معنای اصلی کل ساخت «تغییر حالت» را حفظ می‌کند، درحالی که در «شدن»^۳، این فعل وابسته است که قابل جایگزینی با سایر افعال ربطی است و همچنان معنای اصلی خود را حفظ می‌کند. این واقعیت با قابلیت جایگزینی «شدن ربطی/شدن»^۴ با سایر افعال ربطی تأیید می‌شود؛ در حالی که چنین آزمونی سبب غیردستوری شدن جمله‌هایی می‌شود که دارای «شدن»^۵ هستند. به مثال‌های زیر توجه کنید:

الف اسم + شدن^۶

۳.الف- کلینتون رئیس‌جمهور شد.

۳.الف- کلینتون رئیس‌جمهور است.

۳.الف- کلینتون رئیس‌جمهور بود.

ب) صفت + شدن^۷

۴.الف- هوا سرد شد.

۴.ب- هوا سرد است.



ج.۴-'' هوا سرد بود.

حال مثال‌های بالا را با مثال‌های زیر مقایسه کنید که در آن‌ها «شدن» به عنوان جزء فعلی افعال مرکب (شدن؛) در نظر گرفته شده است:

ج) اسم + شدن^۲

ب.۳- صبح که از خواب پا شدم.

ب.۳- ' *صبح که از خواب پا هستم.

ب.۳- '' *صبح که از خواب پا بودم.

د) صفت + شدن^۲

ب.۴- تمام حضار بلند شدند.

ب.۴- ' *تمام حضار بلند هستند^(۵).

ب.۴- '' *تمام حضار بلند بودند.

ه) صفت مفعولی + شدن^۲

الف.۶- بلافاصله نامه‌ای (توسط رئیس دفتر ایشان) نوشته شد که در آن ...

الف.۶- ' *بلافاصله نامه‌ای (توسط رئیس دفتر ایشان) نوشته است که در آن ...

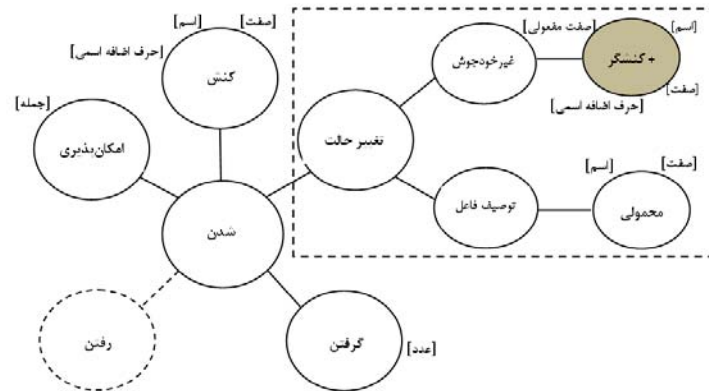
الف.۶- '' *بلافاصله نامه‌ای (توسط رئیس دفتر ایشان) نوشته بود که در آن ...

فارغ از اینکه عنصر فعلی «شدن» در ساخت‌های متفاوت چه نامیده می‌شود، تحلیل مثال‌های جدول ۱ نشان می‌دهد که این فعل در فارسی شبکه‌ای معنایی^۱ را شکل می‌دهد که در آن «شدن»، از جمله شدن مجهول‌ساز («شدن؛») معنامند است.

۴. فضای معنایی «شدن»

با توجه به آنچه در بخش پیش گفتیم، یک صورت واحد - «شدن»- در زبان فارسی چندنقشی^۲ است. شکل ۱ به عنوان فضای معنایی^۳ این فعل ارائه می‌شود:

1. semantic network
2. multifunctional
3. semantic space



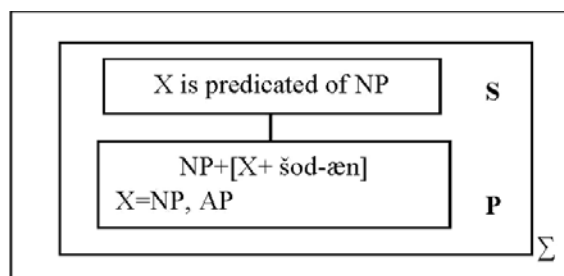
شکل ۸ فضای معنایی «شدن»

در شکل بالا «شدن» به عنوان یک فعل اصلی با خطوط نقطه‌چین نشان داده شده است زیرا همان‌طور که اشاره شد این کاربرد «شدن» در فارسی معیار امروز کاملاً متوقف شده است. معنای امکان‌پذیری زمانی از فعل «شدن» متبادر می‌شود که همراه با یک جمله کامل باشد. هر زمان که «شدن» با اسم ۳، صفت ۴، یا حرف‌اضافه اسمی (۵) ترکیب شود که در آن خاستگاه، خود منبع انرژی باشد (برخلاف ساخت مجهول که در آن خاستگاه متأثر از منبع انرژی است)، یک کنش را رمزگذاری می‌کند. ترکیب عدد و «شدن» نیز به معنای گرفتن/ اخذ کردن است. چنین معنایی فقط محدود به ترکیب «شدن» با عدد است. «شدن» همچنین به معنای رفتن از یک حالت به حالت دیگر است (ایکس شدن). با توجه به شکل ۸، عنصر مجهول‌ساز «شدن» از لحاظ معنایی با شدن ربطی («شدن») مرتبط است^(۱) (قسمتی که با خطوط نقطه‌چین محصور شده است). با توجه به تحلیل آرنت از فعل مجهول‌ساز *werden* در زبان آلمانی (آرنت، ۲۰۰۴: ۵۱-۵۳). می‌توان گفت که در شدن ربطی تأکید بر نقطه پایانی عمل است، بدون توجه به اینکه این حالت پایانی توسط اسم توصیف می‌شود یا صفت؛ علاوه بر این، حالت پایانی به گونه‌ای بازنمایی نمی‌شود که گویی این تغییر حالت با دخالت یک کنشگر یا مشارک^۱ دیگر حاصل شده است بدون توجه به اینکه چگونه این حالت نتیجه‌ای رمزگذاری

1. participant



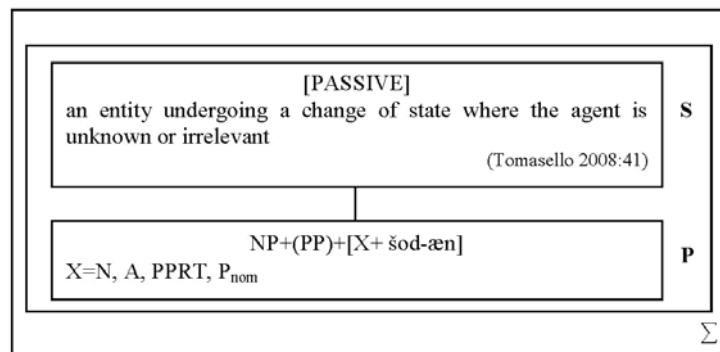
می‌شود، می‌توان گفت که شدن ربطی («شدن»^۱)، رویدادی تک‌مشارکی^۱ را رمزگذار می‌کند که هیچ سبب‌ساز^۲ یا پدیدآورنده^۳ خارجی ندارد و حالت پایانی آن برجسته است. شکل زیر این ساخت را نشان می‌دهد:



شکل ۹

اما در ساخت مجهول تأکید بر روی *فرایند تغییر حالت* است و نه حالت پایانی عمل. انتخاب «شدن» به‌عنوان عنصر فعلی در واقع این مفهوم تغییر حالت را که در عنصر غیرفعلی حاضر است را مورد تأکید قرار می‌دهد؛ از این رو که «شدن» را عنصری معنامند تلقی می‌کنیم؛ نه یک عنصر صرفاً نحوی که حامل هیچ معنایی نیست. این کاربرد «شدن» نیز مرتبط با سایر کاربردهای آن است. از این گذشته برخلاف آنچه در شکل ۹ به تصویر کشیده شده است، در ساخت مجهول یک سبب یا عامل بیرونی نیز در شکل‌گیری رویداد دخیل است. در شکل ۸ این ویژگی با نماد «+ کنشگر» نشان داده شده است. به بیانی دیگر ساخت مجهول یک ساخت (حداقل) دومشارکی است. این ساخت در شکل زیر نشان داده شده است:

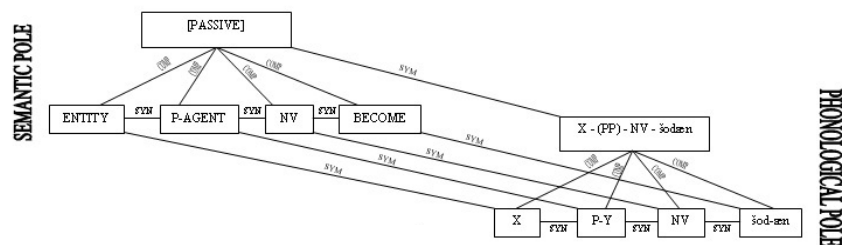
1. one-participant
2. causer
3. initiator



شکل ۱۰

۵. ساخت مجهول: ساختی تحلیل‌پذیر^۱

همان‌طور که پیش‌تر تصریح شد براساس اصول بنیادین دستور شناختی، ساخت مجهول یک ساخت نمادین است. مفهوم نمادین ساخت مجهول در شکل ۱۰ به تصویر کشیده شده است. شکل ۱۱ تمامی اطلاعات مورد نیاز برای تعبیری کامل از ساخت مجهول را نشان می‌دهد.



شکل ۱۱

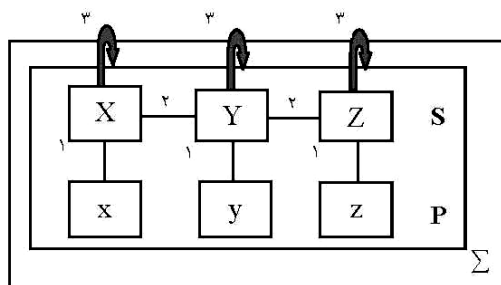
رابطه‌ای نمادین بین اجزای تشکیل‌دهنده ساخت مجهول و ساختارهای ترکیبی و رابطه

1. analyzable



همنشینی^۱ بین اجزای تشکیل‌دهنده ساخت در هر دو قطب واجی و معنایی وجود دارد. همچنین روابط ترکیبی^۲ هم بین ساختارهای ترکیبی و هم اجزایی که از ترکیب آن‌ها کل ساخت حاصل می‌شود، دیده می‌شود. همان‌طور که در شکل دیده می‌شود، هر ساختار ترکیبی به کمک ترکیب همنشینی اجزای تشکیل‌دهنده خود تعریف می‌شود؛ بنابراین رابطه نمادین موجود بین این ساختارهای ترکیبی درواقع رابطه‌ای نمادین بین روابط همنشینی اجزا است. چنین ساختاری به‌وضوح اهمیت مفهوم تحلیل‌پذیری را نشان می‌دهد؛ اهمیت رابطه بین یک ساختار ترکیبی و اجزای تشکیل‌دهنده آن. قطب معنایی هر ساخت دستوری چندوجهی^۳ است. معنای یک ساخت پیچیده (مثلاً ساخت مجهول) حاصل ترکیب معانی زیر است:

- ساختار معنایی نمادین‌شده تک‌تک اجزاء (۱ در شکل ۱۲)؛
- ساختار معنایی ترکیبی (۲ در شکل ۱۲)؛
- رابطه‌ای که هریک از اجزاء در کل ساختار دارد (۳ در شکل ۱۲).



شکل ۱۲

این وجه سوم اصطلاحاً تحلیل‌پذیری نامیده می‌شود؛ یعنی تشخیص مشارکت هریک از اجزاء در کل مفهوم. مفهوم کلیدی در توصیف صحیح ساخت مجهول زبان فارسی، تشخیص این واقعیت است که هرگاه «شدن» به یک عنصر غیرفعلی افزوده می‌شود، ساخت مجهولی را نمادپردازی می‌کند که به‌وسیله همان عنصر غیرفعلی خاص نمادپردازی شده، نه عنصری

1. SYN (tagmatic)
2. COMP (ositional)
3. multifaceted

غیرفعلی که تصادفاً انتخاب شده باشد. باید توجه داشت که تحلیل‌پذیری مفهومی مدرج است؛ مثلاً اجزای ترکیبی نظیر «تخریب شدن»، شفاف‌تر از اجزای موجود در «پاشدن» هستند، از این‌رو ساخت مجهول در فارسی تحلیل‌پذیر انگاشته می‌شود که در آن «شدن» تصادفاً رخ نداده، بلکه بسط معنایی سایر کاربردهای آن در نظام زبان است. چنین تحلیلی شاهی است بر این ادعا که ساخت مجهول معنای اصلی خود را دارد و در کل شبکه دستوری زبان ایفای نقش می‌کند. بنابراین، «[ماهیت/چیز] - [حرف اضافه - کنشگر] - [جزء غیرفعلی] - [شدن]» بازنمایی فشرده قطب معنایی ساخت مجهول در زبان فارسی است.^(۷)

۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله ماهیت زبانی «شدن» به‌عنوان جزء فعلی ساخت مجهول را مورد بررسی قرار دادیم. هرچند ماهیت این فعل همواره در زبان فارسی بحث‌برانگیز بوده، اما تقریباً همه آثار پیشین این فعل را عنصری صرفاً نحوی و فاقد معنا تلقی کرده‌اند. در این مقاله به دنبال تحلیل معنامندی فعل «شدن» در قالب انگاره شناختی بودیم. با بررسی فعل «شدن» در بافت‌های مختلف نشان داده شد که وقوع این فعل در ساخت مجهول تصادفی نیست، بلکه بسط معنایی سایر کاربردهای آن در نظام زبان است. این ارتباطات درونی در سطح واژه‌های زبان نشان می‌دهد که این عنصر فعلی معنامند است. همچنین، با بررسی میزان اهمیت و برجستگی روابط بین یک ساخت پیچیده (مجهول در مقاله حاضر) و اجزای تشکیل‌دهنده آن نشان دادیم که ساخت مجهول در زبان فارسی ساختی تحلیل‌پذیر است. این یافته‌ها در پرتو اصول بنیادین دستورشناختی شواهد بیشتری در تأیید این ادعا است که ساخت مجهول ساختی مستقل در نظام زبان است، نه ساختی مشتق شده از ساخت انتزاعی معلوم.

۷. پی‌نوشت‌ها

۱. به این دلیل که براساس یک قرارداد کلی در زبان‌شناسی، حروف بزرگ لاتین نشانگر معنا/ نقش هستند و حروف کوچک نشانگر صورت، در این مقاله هر جا که احساس شده این تمایز باید برجسته شود، ترجیح داده شده است که از حروف انگلیسی استفاده شود.
۲. در قالب انگاره دستورشناختی دایره نشانگر «چیز»، مربع نشانه «ماهیت» و پیکان نماد



«زمان» است.

۳. در این نمودارها فقط قطب معنایی به تصویر کشیده شده است.
۴. در جمله ۱۱ تکیه روی فعل زماندار است؛ در حالی که در جمله ۱۲ روی جزء غیرفعلی فعل مرکب است.
۵. در اینجا باید این نکته را یادآوری کنیم که در این مثال سایر افعال ربطی می‌توانند جایگزین «شدن» شوند که در آن صورت متمم به‌کار رفته ویژگی فاعل را توصیف می‌کند (بلند صفتی است که قد حضار (فاعل) را توصیف می‌کند). در چنین شرایطی «شدن» دیگر جزء فعلی افعال مرکب نیست، بلکه یک فعل ربطی است.
تمام حضار بلند هستند (تمام حضار قد بلند هستند).
تمام حضار بلند بودند (تمام حضار قد بلند بودند).
به‌نظر می‌رسد وجود چنین مثال‌هایی چندگانگی نقش «شدن» در زبان فارسی را تصریح می‌کند.
۶. در افقی وسیع‌تر و با اتخاذ نگاهی در زمانی این تغییر حالت در شدن اصلی نیز متبلور است. از این‌رو می‌توان گفت دستوری‌شدگی فعل «شدن» در فارسی امروز برای رمزگذاری ساخت مجهول پدیده‌ای تصادفی نیست.
- ۷ به پیروی از لانگاکر برای نشان دادن مفهوم تحلیل‌پذیری از خط تیره (-) استفاده کرده‌ایم.

۸. منابع

- Arnett, Carlee. (2004). *A Cognitive Approach to the Semantics of the German Passive*. New York: Edwin Mellen Press.
- Croft, William. (1991). *Syntactic Categories and Grammatical Relations: The Cognitive Organization of Information*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Croft, William. (2003). *Typology and Universals*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dabir-Moghaddam, Mohammad. (2006/1384). "Passive in Persian". *Studies in Persian Linguistics-Selected Articles*. Tehran: Iran University Press.
- Evans, Vyvyan and Melanie Green. (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.

- Langacker, Ronald W. (1982). "Space Grammar, Analysability, and the English Passive", *Language*. 58.1: 22-80.
- -----, (1987). *Foundations of Cognitive Grammar: Theoretical Prerequisites*. Vol. 1; Stanford: Stanford University Press.
- -----, (1990). *Concept, Image and Symbol: The Cognitive Basis of Grammar*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- -----, (1991). *Foundations of Cognitive Grammar*. Vol. 2. Stanford: Stanford University Press.
- Langacker, Ronald W. and Pamela Munro. (1975). "Passives and their Meaning". *Language*. 51: pp 789-830.
- -----, (2008). *Cognitive Grammar: A Basic Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Maldonado, Ricardo. (2007). "Grammatical Voice in Cognitive Grammar". in *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*. pp 829-868.
- Moyne, J. (1974). "The so-called Passive in Persian". *Foundation of Language*. No 12, pp 249-267.
- Saeed, John I. (2004). *Semantics*. Oxford: Oxford University Press.
- Taylor, John R. (2002). *Cognitive Grammar*. Oxford: Oxford University Press.
- Tomasello, Michael. (2008). "Acquiring Linguistic Constructions". in *Handbook of Child Psychology: Cognitive Development*. edited by Robert Siegler and Deanna Kuhn.
- Vahedi L, Mohammad Mehdi. (1999). "Passives with shod-an in Persian: A lexical and Syntactic Analysis". Proceeding in 26th LACUS Forum. Canada: Edmonton.
- Verhagen, Arie. (1992). "Praxis of Linguistics: Passives in Dutch". *Cognitive Linguistics* 3-3. pp 301-342.